

به ... عزیز، و به دخترم س...!

جرقهء آتش شده، بذر گل کرده

جرقه ای بودم، آتشی شدم!
آتشی در میان خلق، خلقها!

ندیدنت،
نه اینکه ندیده باشنت؛
برخی
نخواستندت که ببینند!

نور تو چشمشان را می زد!

آتش تو،
جرقه کوچک تو،
وجود ایستای مرداب گونه اشان را
ذلیل تر از آنچه بودشان نشانشان می داد!

قامت تو، قامت رعناي تو،
قد کوتوله های شکم گنده کله طاس را پوزخندی بود!

جرقه ای بودی، آتشی شدی!

آتشی در میان خلق، خلقها!
به جان افتادی، به جان ها!

ندیدنت!
ندیدنت!

نه اینکه ندیده باشنت،
نخواستندت که ببینند!

بذری بودی به خاک افتادی!
شکوفه ای شدی،
گل کردی!

گلی شدی،
نبوئیدنت.
برخی
نه اینکه نخواهندت ببینند،
نتوانستند!

رنگ تو، بوي تو،
جرقه تو،
آتش تو،
قامت رعناي سرو گونت
چشم ها را مي زد!

وجود تو، انكار مي بود،
انكار!
انكار خودشان!

تو قعت زياد است،
تو قعت زياد است!

مي خواهي مي ديدنت؟!
مي خواهي كه خود انكار كنند،
اين كلاغان قارقار كن!؟

مي خواهي كه خود انكار كنند؟!
اين مزوران سالوس جامه اي،

مي خواهي كه خود انكار كنند!؟

تو قعت زياد است،
تو قعت زياد است!؟

جواد ولدان
براي ايراني آزاد از ايران-آزاد
(در اينجا شاعر خود را مخاطب قرار داده است!)
جمعه سي ام ژانويه دوهزار و چهار